

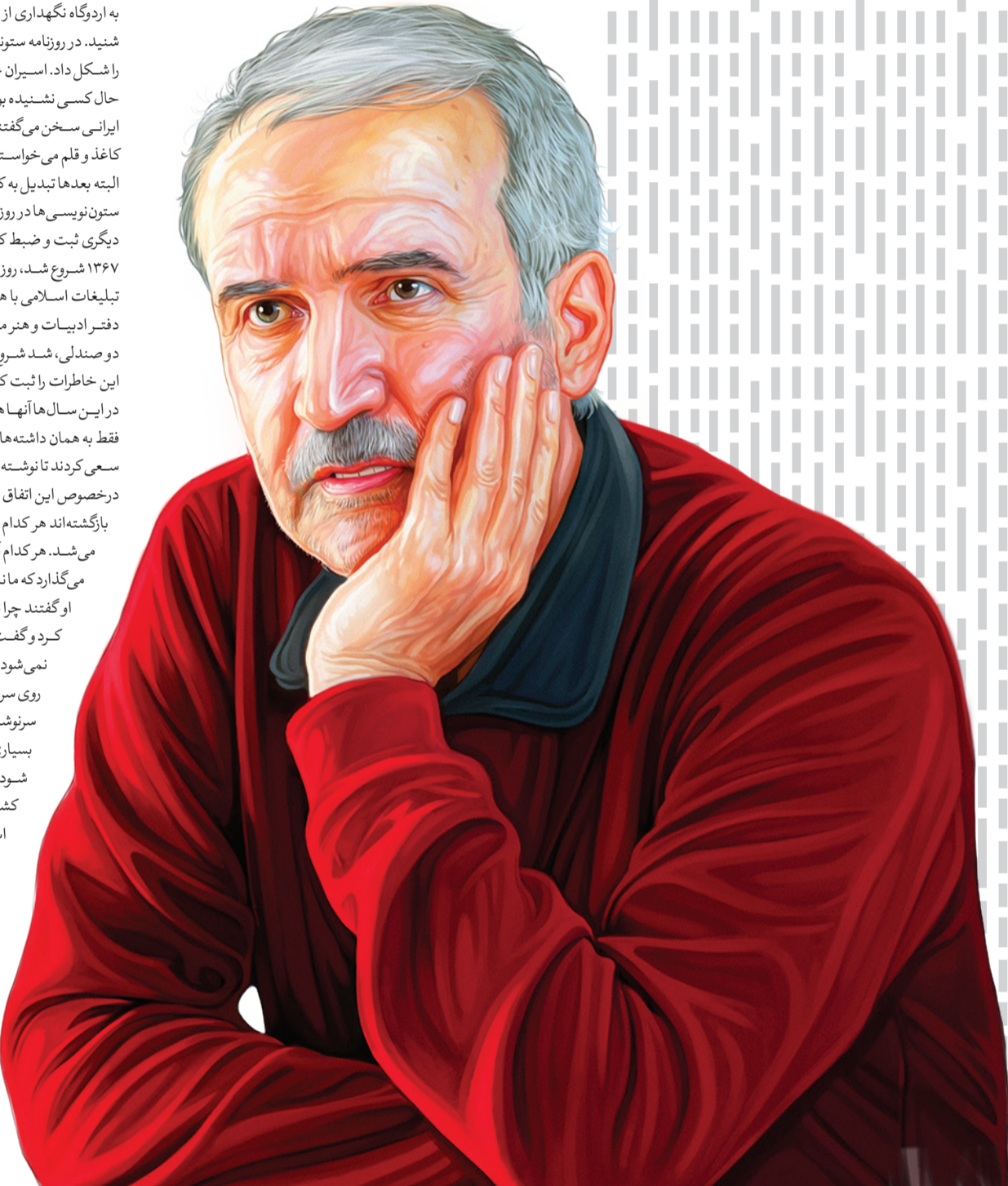
# پاسدار ادبیات ملی



عاطفه جعفری

خبرنگار گروه فرهنگ

«وقتی پول توجیبی‌ام به ۵ تومان می‌رسید برای خرید مجله «کپهان بچه‌ها» به سرعت برق و باد خودم را به بازار دوم نازی آباد می‌رساندم تا از تنها‌دکه روزنامه‌فروشی مجله بخرم. نمی‌دانید چطور تاخانه‌مان یکسره مشغول خواندن مجله تازان، زندگی‌نامه بزرگان و دانشمندان می‌شدم. اصلا متوجه نمی‌شدم راه برگشت به خانه را چگونه سپری کردم. خواندن این مطالب آنقدر برایم لذت‌بخش بود که متوجه گذر زمان نمی‌شدم.»



مرتضی سرهنگی نامش با ادبیات گره خورده است؛ ادبیات جنگ و دفاع مقدس. می‌نویسد و روایت می‌کند تا خاطره‌ها گم نشود. همان کتاب خریدن‌ها از کودکی و مجله خواندن‌ها در تمامی این سال‌ها با آقا مرتضی بوده و از او جدا نشده است. شاید همان سال ۱۳۴۷ که با هدایت‌الله بهبودی تصمیم گرفتند راهی پیداکنند که خاطرات جنگ نوشته شود، فکر نمی‌کردند روزی هر دوی آنها اسم‌شان با ادبیات مقاومت و جنگ گره بخورد. اما جنگ و نوشتن از آن برای او از سال ۶۷ شروع نشد، بلکه خبرنگار بود و در روزنامه جمهوری اسلامی می‌نوشت، برای همین با شروع جنگ به جنوب رفت. از همان زمان دنبال روایت‌های جدید بود، شاید برای همین به سراغ کتاب‌های نوشته شده از جنگ در دنیا رفت تا بداند چه چیزی را می‌تواند از آن منطقه بگوید که تا به حال هیچ‌کس راوی آن نبوده است. هویزه اولین جایی بود که در جنگ دید و مدتی را همان‌جا سپری کرد تا بتواند راوی اتفاقات باشد. اما فقط به لشکر خودی و اطلاعات و داده‌های این طرف اکتفا نکرد. او می‌خواست روایت‌های آن طرف را هم داشته باشد، برای همین به اردوگاه نگهداری از اسیران عراقی رفت و از صبح تا شب خاطرات آنها را شنید. در روزنامه ستونی به نام اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی را شکل داد. اسیران عراقی حرف‌های تازه‌ای می‌زدند، حرف‌هایی که تا به حال کسی نشنیده بود. حتی از چگونگی مقاومت‌ها و رشادت سربازان ایرانی سخن می‌گفتند. برخی از اسیران عراقی که تحصیل‌کرده بودند، کاغذ و قلم می‌خواستند و خاطرات خودشان را می‌نوشتند؛ خاطراتی که البته بعدها تبدیل به کتابی شد به‌عنوان «اسرار جنگ تحمیلی». بعد از آن ستون نویسی‌ها در روزنامه، حلاله به دنبال آن بود که بتواند روایت‌ها را جور دیگری ثبت و ضبط کند. برای همین همه چیز از ظهر داغ تیرماه در سال ۱۳۴۷ شروع شد، روزی که او و هدایت‌الله بهبودی در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی با هم تصمیمی گرفتند تا راهی سخت را شروع کنند و دفتر ادبیات و هنر مقاومت را بنیان‌گذاری کردند. اتاقی کوچک با میز و دو صندلی، شد شروع مسیری روشن برای دو نفری که معتقد بودند، باید این خاطرات را ثبت کنند تا در دل تاریخ بماند.

در این سال‌ها آنها هر بار ایده‌ای جدید را برای ثبت خاطرات داشتند و فقط به همان داشته‌ها و اقدامات سال ۶۷ نگاه نکردند. اسرا که آزاد شدند، سعی کردند تا نوشته‌ها را به سمت اسرار زندگی اردوگاهی ببرند. سرهنگی درخصوص این اتفاق و نگاه می‌گوید: «۵ هزار اسیر ایرانی که از اسارت بازگشته‌اند هر کدام دارایی ملی کشور بودند، که باید خاطرات‌شان ثبت می‌شد. هر کدام آنها کتابی هستند که دست ما را در دست دنیایی می‌گذارد که ما نمی‌توانستیم آن را ببینیم.» یک بار در مراسمی وقتی به او گفتند چرا نگاهت به خاطرات اسرا متفاوت است، کمی مکث کرد و گفت: «جنگ برای سربازی که به اسارت درمی‌آید تمام نمی‌شود، بلکه عوض می‌شود. تصویر سربازی که دستانش را روی سرش می‌گذارد، از خاک کشورش جدا می‌شود و به دنبال سرنوشت نامعلومی می‌رود، تصویری است که ناگفته‌های بسیاری در دل خود دارد و حال این ناگفته‌ها باید روایت و ثبت شود؛ سربازی ۲۰ساله که به اسارت درمی‌آید و ۳۰ساله به کشور بازمی‌گردد، گنجینه خاطراتی سیاه و شگفت‌انگیز است که نقل آن برتره شفاف‌ای از جنگ به مردم ارائه می‌دهد.» مرتضی سرهنگی، هیچ وقت از نوشتن و تحقیق و پژوهش خسته نشد، به گفته خودش برای اینکه بدانند جاهای دیگر چطور از جنگ روایت می‌کنند، سفر را انتخاب کرد و به روسیه رفت. روایتش از این سفر را این‌طور می‌گوید: «در روسیه اتحادیه نویسندگان جنگ وجود دارد. من خودم به آنجا رفتم و با اعضای آن صحبت کردم. وقتی رئیس این اتحادیه را دیدم، گفت بیماری قلبی دارد و امروز در بیمارستان بوده؛ اما وقتی مطلع می‌شود که دو خبرنگار جنگ از ایران به روسیه آمده‌اند، پیش ما می‌آید تا با ما

صحبت کند. او به من گفت ما بیش از ۱۰۰۰ رمان درباره جنگ منتشر کرده‌ایم. توجه کنید! ۱۰۰۰ رمان! رمان با خاطره خیلی فرق می‌کند. یعنی اینها از سال ۱۹۲۵ که جنگ تمام شد تا ۱۹۹۰ به این عدد رسیده‌اند. او به من گفت روسیه بدون «ادبیات جنگ» فقط یک خاک پهناور است.» همین می‌شود که در تصمیمش برای نوشتن استوار می‌ماند. نویسنده و راوی تربیت می‌کند، خاطرات زنان از جنگ را جدی می‌گیرد و دنبال می‌کند، شاید بهتر باشد این‌طور بگوییم، او روایت‌زنانه از جنگ را کلید زد چون معتقد بود ثبت خاطرات زنان با آن احساس و شوری که در پشت جبهه‌ها داشتند، باید بماند تا همه بدانند که زنان پایه‌های مردان جنگیدند. او معتقد است اگر جعبه سیاه سینه مادران، زنان، کودکان و اسرای جنگ را باز کنیم، صدای هزینه جنگی که به ما تحمیل شده بلندتر می‌شود. برای همین سعی کرد روایتگر خاطرات مختلف باشد تا بتواند صدای همه مردم ایران باشد و بماند. مواجهه او با کتاب‌ها و کاری که در این سال‌ها انجام داده هم جالب توجه است؛ هر کتاب و هر خاطره را برایش جدید و آغاز مسیری تازه بود، در خاطراتش از مواجهه با کتاب «پایی که جا ماند» این‌طور نقل می‌کند: «وقتی به اتاق کارم رسیدم و دو جزوه قطور روی میز دیدم و با خودم گفتم با این همه کار، این دیگر چیست؟ آن را برداشتم و ورق زدم، وقتی به تقدیمه کتاب رسیدم دیگر نتوانستم ادامه دهم. این جزوه‌ها خاطرات یک اسیر ایرانی بود که خاطراتش را به گروهیان عراقی که او را شکنجه می‌کرد تقدیم کرده بود.»

مرتضی سرهنگی به روایت نزدیکاش در این سال‌های زندگی همیشه بر یک پاشنه چرخیده و نویسنده بودن را انتخاب کرده و نخواسته چیز دیگری باشد. رضا امیرخانی شاید این ویژگی را رساتر روایت می‌کند و می‌گوید: «وابستگی و دل‌بستگی همنسلان من از حوزه هنری، آقای سرهنگی است. هر وقت وارد حوزه می‌شوم، می‌بینم که همه‌جای حوزه هنری عوض شده ولی تنها جای ثابت حوزه آقایان سرهنگی و بهبودی هستند. من تصورم این است این دو بزرگوار برای ما نام، نشان و اصالتی را حفظ کرده‌اند که به نظر من از کمان و کتاب‌های ایشان ارزشش خیلی بیشتر است. من از این منظر خود آقایان سرهنگی و بهبودی را بالاتر از کارهایشان می‌بینم، زیرا آقای سرهنگی به ما نشان می‌دهد چه کاره بودیم و چه می‌کردیم. در ما مرسوم است که قصه‌نویس‌ها ورزشکته می‌شوند و بعد از دوره‌ای طرف خلایق‌شان تمام می‌شود و بعد از آن نویسندگان به کارهای نقد روی می‌آورند، اما در دوره‌ای که هرکسی می‌خواهد جای دیگری باشد، آقای سرهنگی هیچ وقت نخواست تبدیل به چیز دیگری شود. همین بسیار باارزش است. آدم‌های دور و برمان برای تبدیل شدن به چیز دیگر تلاش می‌کنند، اما مرتضی سرهنگی، خودش است و تبدیل شدن به چیز دیگری را نخواسته. این برای من آموزنده است.» مرتضی سرهنگی این روزها در بیمارستان بستری است، اصلا همین شد که این گزارش نوشته شد، از کم‌معرفتی ما رسانه‌ای‌ها که با این اتفاق، یاد مردی افتاده‌ایم که سال‌هاست کتاب و روایت برایش تبدیل به یک مساله مهم شده و به گفته خودش وقتی می‌شنود یک جانباز یا یادگار جنگ دیگر نیست، دلش می‌گیرد که خاطره‌ای را ثبت نکرده تا در دل تاریخ باقی بماند. سرهنگی خودش یک رسانه است، رسانه‌ای که در این سال‌ها سعی کرده خط و ربطش را ثابت نگه دارد، می‌نویسد تا این کتاب و خاطره به یک اثر هنری تبدیل شود. او معتقد است باید همیشه از دوران دفاع مقدس، مقاومت و خاطراتش نوشت و در این تأکیدش اشاره‌ای می‌کند به خاطرات خلبان شهید لشگری که ۱۸سال در بند اسارت و سلول انفرادی بعثی‌ها بود و می‌گوید: «این شهید تعریف می‌کرد در تمام این ۱۸سال فقط دو قلب آب خنک خورده بودم و من همین دو قلب را به عنوان قیمت تمام شده جنگ یاد می‌کنم. قیمتی که هنوز برای ما درنیامده است؛ این قیمت را هنر و ادبیات درمی‌آورد، نه سیاست.» او ۳۶ سال است که در حال ثبت این هنر است و هیچ چیز برایش تغییر نکرده و انگار که همان تابستان ۱۳۴۷ تا ۱۴۰۳ برای او و همکارانش، فقط مسیری طولانی برای رسیدن به همان هدف‌هایی است که روز اول در دفتر ادبیات مقاومت چیدند تا پرچم نوشتن از جنگ زمین نماند و باید به احترام همه این سال‌هایی که او نوشت و خسته نشد، نوشت تا بماند در تاریخ، تمام قد ایستاد.»

نبود که بتواند مخاطب را راضی از سالن سینما به خانه‌اش بدرقه کند. درنهایت با ساخت قسمت سوم این اثر این‌طور به نظر می‌رسید که پرونده اخراجی‌ها بسته شده است ولی ابوالفضل همراه، بازیگر این فیلم به‌تازگی مدعی شده که اخراجی‌های ۴ هم به‌زودی تولید می‌شود و مسعود ده‌نمکی بار دیگر با زنده کردن خاطرات گذشته به متن اخبار سینمایی راه پیدا خواهد کرد.

#### افتتاح باشگاه میلیاردها با آتش بس

تهمینه میلانی با ساخت کمدی رمانتیک آتش بس در سال ۱۳۸۴ یکی از بهترین دوران‌های حضور در سینما را تجربه کرد. او با مطرح کردن نام محمدرضا گلزار و مهناز افشار در دل یک قصه کمتر پرداخت شده، مخاطبان هدفش – که بیشتر از طبقه متوسط بودند- را به سینمافراخواند تا لقب اولین فیلم میلیاردری سینمای ما را به خودش اختصاص دهد. آتش بس در فرهنگ عامه نفوذ کرد و در حافظه جمعی طیف گسترده‌ای از مردم ایران نشست. درنهایت پس از گذشت ۹ سال تصمیم بر این شد که ادامه ماجرای آتش بس با تیم بازیگری متفاوتی از سر گرفته شود. فیلم نخست با فروش بیش از ۱ میلیارد تومان در سال ۱۳۸۵ از رقبایش سبقت گرفت و نامش در جایگاه پر فروش‌ترین فیلم سال ثبت شد. فیلم دوم هم پول خوبی را نصیب سازندگاناش کرد و توانست نزدیک به ۴٫۵ میلیارد تومان بلیت بفروشد. میلانی در مصاحبه‌ای نسبت به ساخت دنباله تازه‌ای بر آتش بس گفت که پروژه آتش بس شامل ۵ قسمت است که قصد دارد هر قسمت از آن را با فاصله‌ای ده‌ساله نسبت به قسمت قبل جلوی دوربین ببرد.» محمد نیک‌بین، همسر تهمینه میلانی و تهیه‌کننده آثار این کارگردان در مصاحبه‌ای که تیرماه سال ۱۴۰۱ انجام داد بیان کرد: «در حال حاضر خانم میلانی درگیر آغاز پیش تولید سریال راه میانبر است و به همین دلیل باید دید در صورت آغاز فیلمبرداری این سریال، چه زمانی امکان کار روی آتش بس وجود دارد.»

قرار گرفتن در خط تولید مسیر از پیش طراحی شده‌ای را در کمپانی‌های مختلف فیلمسازی طی می‌کنند و مخاطبان هم مدت‌ها قبل از درج خبر اکران در خروجی خبرگزاری‌ها نسبت به ساخت آثار مطلع می‌شوند.

**سه‌م کوچک‌ولی ویژه سینمای کودک در دنباله‌سازی**
ایرج طهماسب و مرضیه برومند را می‌توان دو نمونه مهم در سینمای ایران به حساب آورد که با پذیرفتن ریسک فیلم ساختن برای کودکان قدم‌های محکمی را در این رابطه برداشتند و در مسیر پر از سنگلاخ سینمای ایران گام نهادند. ایرج طهماسب در سال ۱۳۷۳ با استفاده از عروسکی که مرضیه برومند طراحی‌اش کرده بود به فکر ساخت ورژن سینمایی «کلاه قرمزی» افتاد. کلاه قرمزی به‌واسطه حضور در مجموعه‌های تلویزیونی داشت یواش یواش معروف می‌شد که ایرج طهماسب تصمیم گرفت این عروسک ورجوک و بامزه و سریه‌هوا را وارد دنیای سینما کند. اولین فیلم از دنباله کلاه قرمزی با عنوان «کلاه قرمزی و پسرخاله» در سال ۱۳۷۳ سیب شد تا سازندگان این اثر با چند سال تأخیر کلاه قرمزی و سرونواز (۱۳۸۱) و درنهایت کلاه قرمزی و بچه‌ننه (۱۳۹۱) را به نسل‌های مختلف مردم ایران هدیه دهند. فیلم اول این سه‌گانه در اولین دوره آکرانش در سال ۱۳۷۳ بیش از ۴ میلیون بلیت فروخت و هیچ توجیهی برای ادامه داستان کلاه قرمزی باقی نگذاشت. مرضیه برومند نقش ویژه‌ای در تحمل پذیرکردن دهه پر از سختی ۶۰ برای کودکان و نوجوانان ایفا کرد. او فیلمساز پرکاری بود که هم در سینما و هم در تلویزیون با ساخت مجموعه‌ها و فیلم‌های سرگرم‌کننده سلیقه بسیاری از بچه‌های آن روزگار را شکل داد و به شمالیل ویژه سینمای موسوم به کودک و نوجوان تبدیل شد. شهر موش‌ها هم به مانند کلاه قرمزی از تلویزیون به سینما آمد و قسمت نخست آن در سال ۱۳۴۴ اکران شد. بودجه این فیلم یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان بود و برومند به‌همراه محمد علی طالبی که او نیز یکی از فیلمسازان مهم دوران خودش در زمینه سینمای کودک بود این اثر را تولید کرد. فیلم آنقدر



ایمان عظیمی

خبرنگار

### دنباله‌سازی به سبک ابرونی

پیش‌تر در خیرها آمده بود که حمید اعتباریان قصد دارد قسمت دوم فیلم سینمایی سن‌پترزبورگ را بسازد. این فیلم در سال ۱۳۸۹ به فروش ۹۰۰ میلیون تومانی دست یافت و توانست در میان فیلم‌های اکران شده در سالن‌های سینما رتبه ششم را از آن خودش کند. هرچند محسن تنابنده به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی قسمت اول این فیلم در رابطه با ساخت دنباله سن‌پترزبورگ گفت: «من از کم و کیف ساخته شدن این اثر مطلع نیستم اما مانند دفعات پیشین، هنوز کار عملی جدی در این خصوص انجام نشده و من هم برنامه‌های مختلفی پیش روی خود دارم و به همین دلیل بعید می‌دانم ساخته شدن این فیلم به نتیجه برسد.» اما هرچه هست نباید تولید دنباله این فیلم و دیگر آثار پر فروش ساخته شده در گذشته را ناممکن دانست، چون این آثار سواي بحث کیفی‌شان به اقتصاد سینمای ایران کمک می‌کنند و مخاطب را به تماشای خود فرامی‌خوانند. با نگاهی به تاریخ سینمای ایران و آثار به‌نمایش درآمده متوجه می‌شویم که اغلب دنباله‌سازی‌ها در ژانر کمدی به‌صفت شده و به تولید و اکران رسیده‌اند. ذائقه مردم ایران از یک طرف و همچنین پرسود بودن ساخت چنین آثاری از طرف دیگر موجب می‌شود تا سرمایه بخش خصوصی و دولتی پشت این ایده قرار بگیرد و روی اسب برنده شرط ببندد. سینمای ژانر در ایران فقیر است و این فقط آثار کمدی است که در نبود دیگر گونه‌ها می‌تواند نسبت به ادامه حیات خود امیدوار باشد چون مردم بیش از هر چیز برای سرگرم شدن و خندیدن هزینه می‌کنند و ساخت فیلم در ژانرهای متفاوت اقدامی پرریسک و کم‌بازده به نظر می‌رسد. از همین روست که در جست‌وجوهای مان بین دنباله‌های ساخته‌شده در سینمای مملکت کمتر به فیلم‌های جدی و غیرکمدی برمی‌خوریم. دنباله‌سازی در سینمای دنیا، خصوصاً هالیوود صرفاً محصول و معلول موفقیت اقتصادی فیلم اول نیست و آثار برای



سه‌شنبه ۹ مرداد ۱۴۰۳



شماره ۴۱۹۵



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE